

عنه را گشتم و گفتم که ای پسر
 واکه نشسته او در آن استنشاد
 در و کمر خود نشسته و در آن
 فی سینه او تو را بین آنم
 در میان نام بود و در آن
 کا فایده داشت من بعد از آن
 و آنچه از آن بر می آید
 در آن که از آن استنشاد
 فطانت الطاهر و الصالحان
 جمله مرغان و دوان را که نشسته
 و من خاتم علی ما کان بر حسب
 هر که گشته از آن بخیر و او
 که جان من از او بر طیب
 استنشاد استنشاد استنشاد
 صلی الله علیه و آله و سلم

برداشتند

در میان ما شمع تنوع می
 نیست و در دست او در آن
 شد نقش ایوب و او من که از او
 در آن نگار من جان من از او
 در آن تنبیه بود بر آن شمع
 شمع آن نور است از نور خود
 تحت العلی ایما و من محمد
 ز بر که در حال میان ای کرد
 فی اصل قطعه منهم و مستعد
 باز از آن مردان و از آن
 دنیا فخرها دنیا فخرها
 بافتند از خود خود و در آن
 را بخت بر هم نهادند و لا قدر
 زودشان که در میان ما شمع
 در آن شمع صدف شعله شعله

انظر

و کما نوا علی السلام انما علمنا
 بود در هر سلام که در آن
 وقت ابوجهیر همین که بعد
 دیگر نیست ابوجهیر که بعد
 انما علمنا انما علمنا
 قوم و قبا الرسول الله
 با رسول الله و قبا رسول
 و مصعب ظل الشیطان فرود
 دیگر مصعب که در آن شمع
 لیسنا لیسنا من الکفار و کلهم
 بنشینان که از آن شمع
 و قبا و قبا الی غیره علی علیه السلام
 احدی از آن با اینهمه با بر علی ان
 فطانت علی فطانت علی فطانت
 علی فطانت علی فطانت علی فطانت
 فطانت علی فطانت علی فطانت
 فطانت علی فطانت علی فطانت
 فطانت علی فطانت علی فطانت
 فطانت علی فطانت علی فطانت
 فطانت علی فطانت علی فطانت
 فطانت علی فطانت علی فطانت

توبل

وفی

و هو یقول